

## ظرفیت‌های معماری متناسب با مفهوم کیفیت زندگی انسان در قرآن

رضا ساهه\* : استادیار، گروه معماری، دانشگاه بین‌المللی امام‌خمينی (ره)

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن کریم

سال پنجم، شماره دوم، پائیز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۰۸-۷۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۸/۱۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

### چکیده

مقاله حاضر پیرامون موضوعی بین‌رشته‌ای در ارتباط مفاهیم پایه در دانش معماری با آموزه‌های قرآن کریم است. از نظر این مقاله، مهم‌ترین داعیه یک اثر معماری، ارتقای سطح کیفی زندگی آدمی است و معماری کیفیت‌های خود را از کیفیت زندگی انسان دریافت می‌کند؛ از آنجایی که کیفیت زندگی انسان، ابعاد مختلف معنایی خود را از نظام معرفتی معماران نسبت به مفهوم انسان و زندگی شایسته او اخذ می‌نماید، طرح نسبت «معماری» و «کیفیت زندگی انسان» در یک پژوهش، بدون توجه به نظام معرفتی افراد در دریافت از این دو مفهوم ممکن نیست. بر اساس مفروضات مقاله، بهترین و کارآمدترین نظام‌های معرفتی، نظام معرفتی اسلام در قالب آموزه‌های قرآن بوده که بر پایه وجود فطرت در آدمی طرح‌ریزی شده است و «حیات طیبه»، مبنای بنیادین کیفیت زندگی در آن به شمار می‌رود؛ بنابراین این پرسش که آموزه‌های قرآن کریم به مثابه نظام معرفتی چه نقطه نظرانی درخصوص کیفیت زندگی انسان دارد و این نکات چگونه در معماری قابل پیگیری هستند، مهم‌ترین مسائل پژوهش قلمداد می‌گردند. در این راستا هدف این بوده است تا با طرح امکان پژوهش بین‌رشته‌ای، مسائل معماری به همراه تحلیل مواضع نظری قرآن کریم نسبت به موضوع انسان و زندگی وی انجام پذیرد؛ لذا موضوع «انسان‌شناسی» به مثابه معرفت پایه در دانش معماری معرفی شده که به شناخت زندگی انسان مبتنی بر آن منجر می‌شود و سرانجام ابعاد «کیفیت زندگی انسان» به عنوان دغدغه محوری رشته معماری مورد بازشناسی قرار گرفته‌اند. سرفصل عمده مطالعات بدین شرح بوده است: ابتدا ماهیت و هویت و منزلت انسان از منظر شریف قرآن مورد بررسی واقع شده است. سپس با تأمل بر ابعاد مختلف زندگی انسان در هستی، مراتب حیات آدمی متناظر با مراتب وجودی او معرفی و نهایتاً در تناظر با ظرفیت‌های معماری، بر درک صحیح نسبت ابعاد کیفی معماری در آینه کیفیت زندگی انسان مؤثر و راهگشا بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** معماری، انسان، کیفیت زندگی، حیات طیبه، قرآن کریم

## ۱- مقدمه

بر اساس نظریه‌های کنونی، هسته تفکر در رابطه با ابعاد انسانی معماری، احترام به مردم و حقوق آنها و خلق فضایی برای زندگی است؛ بنابراین در آینده هر اقدامی در عرصه شهر و محیط زندگی، باید از مقوله انسان آغاز شود (گهل<sup>۱</sup>، ۲۰۱۰: ۲۲۹). در این عرصه نقش پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی در نظریه‌پردازی‌های مربوط به معماری بر کسی پوشیده نیست؛ چرا که سمت‌گیری‌های کلی نظریه‌ها با مبانی انسان‌شناختی آن هماهنگ و سازگار است. از آنجایی که آدمی با هستی و محیط زیست خویش در داد و ستدی معنادار است، امکان تعریف زندگی نیز در نسبت انسان و هستی روشن‌تر خواهد شد؛ زیرا زندگی تعریف و معنای خود را از کیفیت حضور انسان در هستی می‌گیرد (فیضی، ۱۳۸۸: ۳۹). این امر خود به نوع تلقی از انسان برمی‌گردد که در پی شناخت شایستگی‌های لازم و متناسب با شأن وجودی وی در فراهم آوردن امکان و فرصت‌های زندگی اوست.

می‌دانیم هبوط انسان در این دنیا برای به فعلیت رساندن توانایی‌های بالقوه و مکنون آدمی در راستای تأمین نیازهای متعالی و ارتقای وی، رسالتی تازه بر دوش انسان می‌نهد که همان طرح الگوی شایسته‌ای از زندگی است. این زندگی که حاصل نسبت سازنده میان انسان و هستی است، برای تحقق و نیل به کیفیت برآورنده، متأثر از فهم دقیق آن دو مفهوم و فراتر از آن، متوقف بر کیفیت تعامل آنها با یکدیگر است. هرچند پیش از این، دانش روان‌شناسی محیطی از محیط و تأثیر آن در رفتار آدمی بحث نموده است و اگرچه هم‌اکنون رشته مردم‌شناسی، رفتارهای فرهنگی انسان را در فضای زیست مورد کنکاش قرار می‌دهد و جامعه‌شناسی، دریچه‌ای دیگر به این نگاه می‌گشاید، لازم است با یک بازنگری در مفروضات این علوم، به طرحی عمیق‌تر از مفاهیم انسان و هستی و از این راه کیفیت تعامل آن دو در ترسیم زندگی انسان در هستی پردازیم تا راهی مناسب برای تحوّل در کیفیت سازه‌های زندگی همچون معماری بیابیم.

بنا بر مفروضات مقاله، معماری در ارتباط با انسان محقق و معنا می‌گردد؛ لذا تعیین آن در گرو نسبتی است که با انسان می‌یابد. در این راستا شناخت رابطه معماری با ساختارهای وجودی و هویتی انسان و نیز با شئون مختلف زندگی وی امری لازم و ضروری می‌نماید. همچنین معماری می‌بایست زندگی انسان را سامان دهد، چنان‌که اغلب مکاتب نیز ساماندهی محیط را مهم‌ترین

اصل در بهبود زندگی انسان‌ها تلقی کرده‌اند. در واقع فضای معماری حاصل تجربه زندگی روزمره آدمیان است (رندل<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶: ۱۷).

از سویی معماری زمانی بهتر درک می‌شود که فراتر از سرپناه و پاسخ به کارکردهای آشکار و ظاهری بدان نظر شود (راپاپورت، ۱۳۸۲: ۹۳). از آنجایی که انسان موجودی است که زندگی می‌کند، پس معماری مسئولیت فراهم آوردن مکان زندگی انسان را بر عهده دارد. لذا معماری در عین توجه به این که انسان با آنچه پیرامون و آشنای اوست یگانه است، باز به انبساط در امتداد وجودی انسان نظر دارد؛ زیرا موجب می‌شود انسان وسعت بیشتری را در حوزه وجودی خود احصاء کند و از این راه بساطت وجودی خویش را در جهان گسترش دهد. به طور کلی اکتاف «معماری» بر هر صفتی از انسان که او را در زندگی و نحوه وجودی‌اش یاری نماید، عامل وضوح تعریف آن خواهد بود و این امر در گرو فهم همان مبانی معرفتی در مورد هستی، انسان و رابطه آنها با یکدیگر می‌باشد.

بنابراین هدف از نگارش این مقاله، تأمل در مفاهیمی پایه است که بر مبنای آنها بتوان نسبت موجود میان انسان را با نظام هستی و از این راه در ارتباط با زندگی به عنوان مهم‌ترین مسئله معماری به طور عمیق روشن ساخت. از آنجایی که تعریف شایسته از معماری به تعریف از انسان وابسته است و تلقی‌ات از انسان گاه بسیار متفاوت می‌نماید، تفاوت در درک از معماری به عنوان یکی از پدیده‌های در ارتباط با انسان نیز طبیعی خواهد بود. از این رو لازم است بخشی از مقاله به شناخت ماهیت، هویت و منزلت انسان بپردازد تا بتواند رابطه حاصل از این شناخت را با کیفیت زندگی او و در نتیجه با کیفیت معماری مورد بازشناسی قرار دهد.<sup>۲</sup>

در این مقاله سعی بر این بوده است تا طرح مسائل به همراه تحلیل مواضع نظری نظام معرفتی اسلام مبتنی بر آموزه‌های قرآن مجید نسبت به موضوع انسان و زندگی وی انجام پذیرد موضوع

## 1. Rendell

۲. از آنجا که «هستی» مفهومی کلی‌تر از «انسان» و آن کلی‌تر از «معماری» است و چون کلی دربرگیرنده جزئی است و ترتیب شناخت از مفاهیم کلی به مصادیق جزئی گویاتر است، پس شناخت فلسفه وجودی معماری ارتباط مستقیم با شناخت فلسفه وجودی هستی و انسان دارد. «اساساً بشر به میزانی که به این سه اصل آگاهی پیدا می‌کند، انسان می‌شود: ادراک کیفیت و سرشت خویش، ادراک کیفیت و سرشت ساختمان جهان و ادراک کیفیت رابطه خویش با جهان» (شریعتی، ۱۳۸۹: ۱۳۸) اهمیت شناخت این دو مفهوم تا آنجاست که بدون چنین ادراکاتی، حکمت حضور و معنای زندگی انسان در هستی و به تبع آن شناخت معماری غیرممکن می‌نماید.

شناخت انسان به‌مثابه معرفت پایه در دانش معماری معرفی شده که به شناخت زندگی مبتنی بر آن منجر می‌شود و سرانجام «کیفیت زندگی انسان» به عنوان دغدغه محوری رشته معماری مورد بازشناسی قرار خواهد گرفت.

## ۲- ماهیت و هویت انسان

بسیاری از اندیشمندان نسبت به این موضوع اتفاق نظر دارند که از یک سو برای دریافتن حقیقت انسان، باید وجود وی را از هرچه خارجی و عرضی است پاک کرد؛<sup>۱</sup> لذا هرچه از عالم خارج بر انسان نازل شود، پوچ و باطل است و ذات انسان تابع شرایط خارجی نیست. از سوی دیگر برای شناختن انسان طریق دیگری جز شناخت زندگی و رفتار او وجود ندارد و اگر به این طریق عمل شود در خواهیم یافت که به هیچ وجه نمی‌توان انسان را در یک فرمول ساده واحد خلاصه نمود (کاسیرر، ۱۳۸۸: ۳۵). این در حالی است که حکمای اسلامی موضع متفاوتی در راستای شناخت انسان از قرآن برداشت و ارائه نموده‌اند. برای مثال ایشان شناخت حقیقت انسان را به علم حصولی ممکن نمی‌دانند؛ زیرا اولاً این حقیقت از سنخ «وجود» است و نه «ماهیت»؛ ثانیاً انسان مانند سایر موجودات، مقام و منزلت مشخص و ثابتی ندارد و همواره در تحوّل و تکامل است (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ج ۸، ۱۳۵).

در علوم بشری از انسان به «حیوان ناطق» یاد می‌شود و آنان که آدمی را تنها به‌ظاهر می‌شناسند، او را موجود زنده‌ای می‌دانند که از حیث حیات با دیگر جانوران مشترک و از جهت نطق از آنها متمایز است. از نظر فلاسفه بهترین راه برای تعریف انسان، حدّ تام در تعریف منطقی است. لذا ایشان اغلب انسان را «حیوان ناطق» می‌خوانند؛ یعنی موجودی که علاوه بر دارا بودن خصوصیات حیوانی، نطق و عقل نیز دارد. در این تعریف، حیوان جنس انسان و ناطق فصل اوست. اشکال نخست این تعریف در این است که می‌بایست تفاوت حیات انسان با سایر موجودات زنده در نظر گرفته می‌شد که در بقا، امتداد و عدم نابودی اوست. لذا انسان هیچ‌گاه از مدار وجود بیرون نمی‌رود؛ بنابراین آنچه به منزله جنس انسان است، «حیوان» نیست تا وی را با جانوران

۱. در خصوص انسان چیزی نباید گفت مگر این که به اعتبار انسان بودن وی، گفتن آن چیز سودمند باشد (کاسیرر،

مشترک سازد؛ بلکه «حی» است<sup>۱</sup> (جوادی آملی، ۱۳۸۹-الف: ۱۰۴-۱۰۳) و از جنس روح که هرگز نمی‌میرد؛ اما نه روح مجرد، بلکه روح تعلق‌یافته به جسم که همان «نفس» است.

از نظر قرآن، غیر از حیات گیاهی، حیوانی و انسانی، به فصل‌الفصول دیگری هم نیاز است تا کسی «انسان» به شمار آید. این فصل ممیز انسان در قرآن ناشی از «تأله» او یعنی خداگرایی مسبوق به خداشناسی است و تمایز انسان از جانداران دیگر در نطق و سخنگویی او خلاصه نمی‌شود؛ زیرا وجود آدمی در قلمرو عقل و فطرت در گرایش او به حقیقت نامحدود است که همان خالق اوست (جوادی آملی، ۱۳۸۹-ب: ۱۷). از منظر شریف قرآن، انسان حقیقی کسی است که در محدوده حیات حیوانی متوقف نباشد؛ حتی انسانیت خود را تنها به نطق یا تفکر محدود نسازد؛ بلکه باید حیات الهی و جاودانه خویش را به فعلیت برساند و همچنان در سیر بی‌انتهای تأله گام بردارد و طرق تکامل انسان را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسنی و تخلّق به اخلاق الهی پیماید (جوادی آملی، ۱۳۸۹-الف: ۱۰۶). این امر انسان را به حقیقت «حی متأله» می‌رساند.

اما از نظر مقام و منزلت در بیان قرآن کریم، انسان نه تنها اشرف و احسن‌المخلوقین است، بلکه تنها موجودی است که خداوند عنوان «خلیفه‌الله» را به وی عطا نموده است.<sup>۲</sup> از آنجایی که خلافت، به مقام انسانی مربوط است و خداوند از جانشینی بی‌نیاز<sup>۳</sup>، چنین برمی‌آید که مقام آدمیت و انسانیت است و نه مقام انسان و مقصود از آن، این است که آدمی در صورت کمالی آن و سیروورت الهی خود، آیینۀ تمام‌نمای خدای سبحان خواهد شد و در امر خدانمایی نیابت خواهد یافت.

۱. اشاره به آیات ۶۹ و ۷۰ سوره یس: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ، لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»

۲. اشاره به آیه ۳۰ سوره مبارکه البقره: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»

۳. زیرا اولاً خداوند بی‌نیاز مطلق از هر چیز و کسی است و ثانیاً در همه حالات همراه تمام موجودات خود حاضر است. از دیدگاه اسلام حکومت از آن خدا است. کسی که از سوی خدا نصب شود، طبعاً خلیفه خدا است. این خلافتی است در یک امر تشریعی، جعلی و اعتباری. خلافت از گذشتگان است. این خلافت یعنی جانشینی آدم به جای مخلوقات قبل از او (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۱). اگر صرفاً مسئله جانشینی کسی به جای کسی بود (و نه جانشینی خدا)، دیگر چه نیازی بود به اینکه فرشتگان بر لیاقت خود تأکید کنند؟ به‌طور کلی غرض اصلی آفرینش انسان، تحقّق خلافت الهی روی زمین بوده است که حکایت از پایگاه مقام آدمی نسبت به سایر آفریدگان نیز دارد.

همچنین می‌دانیم در مراتب وجودی انسان آنچه که انسانیت انسان را رقم می‌زند، نفس (روح متعلق به جسم) است. (سامه و صداقت، ۱۳۹۲: ۶۱) اما انسان از آن جهت که دارای روح الهی است، زمینه‌خدا‌نمایی می‌یابد و نه بواسطه جسم خاکی و نفس؛ زیرا تنها از طریق روح است که انسان می‌تواند مستقیماً تمام معانی را از پروردگار دریافت کند و خلافت را از راه «تعلیم اسماء»<sup>۱</sup> به دست آورد. از این منظر مشاهده می‌شود قرآن انسان را گاه ستایش و گاه نکوهش کرده و علاوه بر زبان تمجید گاهی با زبان ملامت و توبیخ نیز با انسان سخن گفته است. عالی‌ترین مدح‌ها و بزرگ‌ترین مذمت‌های قرآن درباره اوست تا جایی که وی را از آسمان و زمین و از فرشته برتر و در همان حال از دیو و چارپایان پست‌تر شمرده است.<sup>۲</sup> در برخی آیات آدمی به صفاتی منفی متصف است که حتی آن صفات نیز خاص انسان است و او را از حیوانات جدا می‌کند. انسان از منظر قرآن، موجودی همواره در رنج<sup>۳</sup>، ضعیف و ناتوان<sup>۴</sup>، ستم‌پیشه<sup>۵</sup>، ناپاس<sup>۶</sup>، نومید<sup>۷</sup>، ستیزه‌جو<sup>۸</sup>،

۱. اشاره به آیه ۳۱ سوره مبارکه البقره: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» ملاک تفویض خلافت الهی «علم به اسماء» و جامعیت بین الاسماء است. این امر دلالتی بر انحصار در حضرت آدم (ع) ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۰: ۸۵-۸۴) و در میان نوع انسان، افراد دیگری یافت می‌شوند که به آن مقام می‌رسند.

۲. اشاره به آیات ۴ و ۵ سوره مبارکه التین: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»

۳. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۶ سوره مبارکه الانشقاق: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

- آیه ۴ سوره مبارکه البلد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»

۴. اشاره به آیه ۲۸ سوره مبارکه النساء: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»

۵. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۳۴ سوره مبارکه ابراهیم: «وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»

- آیه ۷۲ سوره مبارکه الاحزاب: «... إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»

۶. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۶۷ سوره مبارکه الاسراء: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا»

- آیه ۶۶ سوره مبارکه الحج: «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»

- آیه ۴۸ سوره مبارکه الشوری: «... فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كُفُورٌ»

- آیه ۱۵ سوره مبارکه الزخرف: «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ»

شتابزده<sup>۳</sup>، بخیل<sup>۴</sup>، مجادله‌گر<sup>۵</sup>، فراموشکار<sup>۶</sup>، حریص<sup>۷</sup>، فسادکار<sup>۸</sup>، مغرور<sup>۹</sup>، سرکش<sup>۱۰</sup> و زیانکار<sup>۱۱</sup> است.

- آیه ۱۷ سوره مبارکه عبس: «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»

- آیه ۶ سوره مبارکه العاديات: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

۱. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۹ سوره مبارکه هود: «وَلَيْنُ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ»

- آیه ۸۳ سوره مبارکه الاسراء: «وَإِذَا أَعْمَنَّا عَلَى الْإِنْسَانِ آغْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَكُفِّرًا»

- آیه ۴۹ سوره مبارکه فصلت: «لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَكْتُمُ»

۲. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۴ سوره مبارکه النحل: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ»

- آیه ۷۷ سوره مبارکه يس: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ»

۳. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۱۱ سوره مبارکه الاسراء: «وَيَذُوعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»

- آیه ۳۷ سوره مبارکه الانبياء: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»

۴. اشاره به آیه ۱۰۰ سوره مبارکه الاسراء: «قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا»

۵. اشاره به آیه ۵۴ سوره مبارکه الكهف: «وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»

۶. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۸ سوره مبارکه الزمر: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ...»

- آیه ۵۱ سوره مبارکه فصلت: «وَ إِذَا أَعْمَنَّا عَلَى الْإِنْسَانِ آغْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ»

۷. اشاره به آیه ۱۹ سوره مبارکه المعارج: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خَلِيقٌ هَلُوعًا»

۸. اشاره به آیه ۵ سوره مبارکه القیامه: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا أَمَامَهُ»

۹. اشاره به آیه ۶ سوره مبارکه الانفطار: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمِ»

۱۰. اشاره به آیه ۶ سوره مبارکه العلق: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَطِيعٌ»

۱۱. اشاره به آیه ۲ سوره مبارکه العصر: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»

در قرآن بنی آدم به کنایه از نوع انسان مکرم بوده و بر بسیاری از موجودات برتری دارد.<sup>۱</sup> بر این مبنا ظاهراً تمام فرزندان آدم، مورد تکریم الهی هستند و یک دسته آیات قرآنی ناظر به کرامت تکوینی انسان هستند. بر این اساس اگر انسان فضیلتی هم دارد، به اعتبار این است که متعلق تکریم‌های الهی است و گرنه باید گفت این کرامت‌ها از آن خدا است و جایی که پای اختیار به میان آید، دیگر جای کرامت همگانی نیست. لذا مفاهیم ارزشی اخلاقی در سایه ارتباط افعال ارادی انسان با کمال حقیقی همان افعال مطرح می‌گردد. در واقع ستایش اخلاقی در حق کسانی روا است که با اختیار خود، کاری انجام می‌دهند. لذا این امر غیر از کرامت تکوینی انسان است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰: ۹۵-۹۳). از نظر قرآن مهم‌ترین وجه کرامت آدمی، بصیرتی است که انسان بر نفس خویش دارد<sup>۲</sup> و می‌تواند با تکیه بر آن و استخدام اراده و قوای خویش مسیر کمال را بییماید. در نتیجه این آگاهی و بصیرت است که هم به مقام راستین خویش دست می‌یابد و هم جهان را از طریق علم به تسخیر خود درمی‌آورد.

از سویی زندگی محل اتصال و التقاء انسان و جهان است؛ یعنی برآمده از ماهیت وجودی آدمی و هستی و قرار گرفتن این دو گوهر در مدار یکدیگر. ارتباط با زندگی ارتباطی است که در صور مختلف ایجادکننده شناخت متناسب با «بودن» است. هر فردی می‌تواند متناسب با موضع خودش، با هستی ارتباط برقرار کند (فاطمی، ۱۳۸۸: ۳۱۶) و در این راستا باید موقعیت خویش را نسبت به هستی بشناسد تا بر اثر این شناخت به نقش انسان در هستی و مسئولیت‌های خود در ترسیم یک زندگی شایسته در آن پی ببرد؛ زیرا بر این اساس نوع نظامی که زندگی او را می‌سازد، روشن می‌گردد (سیدقطب، ۱۳۸۸: ۵۷).

### ۳- زندگی انسان

سخن در باب «زندگی» مصداق کامل امر سهل و ممتنع است؛ اما علی‌رغم این ادعا، دور از انتظار است که امروزه آدمی بتواند بدون توجه ژرف و عمیق نسبت به زندگی و قلمرو معنایی آن به حیاتی بالنده دست یابد. شاید از این‌روست که وی خود را با پرسش‌هایی از جنس چیستی

۱. اشاره به آیه ۷۰ سوره الاسراء: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

۲. اشاره به آیه ۱۴ سوره القیامه: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بُصِيرَةٌ»



زندگی و چرایی یا چگونگی آن مقرون کرده است که البته این به معنی زیر سؤال بردن بالندگی حیات گذشتگان نیست؛ بلکه توجه به این واقعیت است که انسان امروز، خود را فاقد چیزی می‌داند که در گذشته واجد آن بوده‌اند.

ظاهراً زندگی برای انسان واجد هویتی است گسترده در هر کران که از تولد تا مرگ را در بر گرفته است. در این پهنه، انسان نه تنها گریزی از زندگی ندارد، بلکه گاهی مولود شرایط زندگی خویش است؛ لذا بدیهی‌ترین مفهوم در ارتباط با انسان به عنوان موجودی زنده و دارای حقّ حیات، «زندگی» است که اقتضائات آن بر تمام حالات وی سایه افکنده است. از این رو هیچ فلسفه‌ای قادر به استدلال برای کتمان بی‌نیازی خویش از گفتمان زندگی نبوده است و هر حوزه‌ای از معارف بشری به‌طور ویژه، مسائلی از زندگی را در سرلوحه موضوعات متناظر با زمینه پژوهشی خویش مورد توجه قرار داده‌اند. برای مثال حقوق‌دانان به آسودگی در پرتو عدالت، پزشکان به سلامت و بهداشت جسم، روان‌شناسان به آرامش روح و روان و در نهایت معماران به آسایش در فضای زندگی پرداخته‌اند. به‌هر حال، پدیده‌ای که در این مجال موضوع بحث است، «زندگی» است و پرسش از ماهیت آن، انسان را به سوی تعریف زندگی سوق می‌دهد.

### ۳-۱- ماهیت زندگی انسان

نخستین گام در واکاوی مفهوم «زندگی»، پرسش از چستی آن است که رویکردی هستی‌شناسانه دارد و در جهت یافتن ماهیت واقعی زندگی است که راه دستیابی به آن، تلاش برای ارائه تعریفی از زندگی خواهد بود. از آنجایی که تعریف امری انسانی است و انسان چون کسی است که زندگی را می‌زید، پس خود می‌تواند مصداقی از زندگی باشد؛ اما این نکته که آیا این زندگی است که انسان را تعریف می‌کند یا انسان است که به تعریف زندگی می‌پردازد، محل تأمل است. شک نیست که اقتضائات زندگی در نوع نگاه آدمی به خود زندگی و انسان مؤثر است. گویا انسان در زندگی تعریف می‌شود و در این سیر، زندگی را نیز تعریف می‌کند.

هرچند قدر جامع حیات در جانداران، محدود بودن میان زمان تولد و مرگ موجود زنده در این جهان است، اما تا تعریف مشخصی از مفهوم «زنده» در دست نباشد، نمی‌توان به مفهوم حقیقی «زندگی» دست یافت. از آنجایی که موجودات از جهت برخورداری از حیات با یکدیگر، بسیار تفاوت دارند، می‌توان مفهوم زنده‌بودن را در این تفاوت به‌خوبی تبیین نمود. گاهی زنده‌بودن،

کیفیتی را ارائه می‌دهد که ماهیتی استعاری دارد. چه بسا چیزهایی که بی‌جان هستند ولی نسبت به موجودات جاندار، زنده‌تر می‌نمایند. برای مثال شعله آتش چنین است: خود بهره‌ای از حیات ندارد اما تا زمانی که می‌سوزد و می‌سوزاند گویی زنده است (الکساندر، ۱۳۸۱: ۲۶). این کیفیت نشان از درکی دارد که ما در ذهن خود داشته‌ایم و اینک آن را در وجود چنین پدیده‌هایی احساس کرده و حکم به زنده‌بودن آنها می‌دهیم.

از نظر بسیاری از اندیشمندان اسلامی، «حیات» یعنی زندگی و «حی» یعنی زنده و «حیوان» یعنی موجود زنده. حیات هر موجودی به‌طور عام عبارت از نحوه وجود آن و منشئیت آثار آن موجود است. موجودات مادامی که آثار وجودی بر آنها مترتب باشد، زنده و دارای حیات هستند (سجادی، ۱۳۷۹: ۲۲۰ و ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۳۰-۲۵). لذا نخستین اثر حیات که موجودی در معرض حیات می‌پذیرد، تغذیه، نشو و نما و تولید است و در مرتبه بعد حس و حرکت و پس از آن تمیز است (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق: ۹).

بنابراین معنای حیات بازگشت به این دارد که موجود در وضعیتی قرار داشته باشد تا آثاری که از آن مطلوب است بر آن مترتب گردد و از این منظر حیات انسان عبارت است از آنکه آدمی در مسیر هدایت فطری الهی قرار گیرد و از عقل و روح پاک انسانی برخوردار باشد. بدین جهت قرآن کریم دین را مایه حیات انسان دانسته است.<sup>۱</sup> از آنجا که فطرت نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت انسان بر اساس آن سرشته شده است. لذا انسان حقیقتی است که در مقام علم و عمل با فطرت زندگی می‌کند؛ بنابراین معرفت و آگاهی انسان حصولی و تحمیلی نیست و در نهاد وی تعبیه شده است. همچنین ثابت و پایدار، فراگیر و همگانی است و زندگی انسان را از حیات سایر موجودات متمایز می‌سازد.

اما مراتب زندگی انسان نیز متناظر با مراتب وجودی انسان تعریف می‌شود که عبارتند از:

**(الف) حیات مادی:** زندگی طبیعی متناظر با جسم انسان است.

**(ب) حیات نفسانی:** زندگی غریزی متناظر با نفس انسان که به مانند حیات بدن نیست.

**(پ) حیات معنوی:** زندگی فطری متناظر با روح انسان

۱. اشاره به آیه ۲۴ سوره مبارکه الانفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» «احیاء» در اینجا به معنی انتقال از حیات پست‌تر به حیات عالی‌تر است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و در تفسیر سوره یونس به این موضوع به تفصیل پرداخته‌اند.

هرچند ارزش حیات در مقایسه با مرگ است، اما درخصوص انسان بدین جهت است که بخش سرنوشت‌ساز زندگی جاوید وی در این جهان سپری می‌شود؛ بنابراین سعادت انسان در گرو چگونگی حیات یا کیفیت زندگی او در این جهان است. لذا حیات گران‌بهارترین نعمتی است که یک موجود زنده از آن برخوردار است و قرآن همه ارزش حیات را به سبب آثار و نتایج آن قائل است. به واقع سرمایه آدمی، زندگی اوست و با این سرمایه می‌تواند زندگی جاوید خود را در آن سرا رقم زند.

خداوند در قرآن مردگانی (شهیدان) که مرگشان مایه حیات است را زنده می‌داند<sup>۱</sup> و در مقابل زندگانی را که هیچ‌یک از آثار حیات انسانی در آنها تجلی ندارد، در شمار مردگان قلمداد می‌کند.<sup>۲</sup> در این کتاب آسمانی از مرتبه‌ای از حیات به نام «حیات‌الدنیا» یاد می‌شود که مرتبه نازل‌تر حیات انسانی، حفاصل میان حیات غریزی و حیات فطری است؛ یعنی حیات اخروی به عنوان حیات حقیقی معرفی شده و زندگی دنیا مرحله گذار و حصول آمادگی برای حیات جاوید اخروی بوده و چیزی جز بازی و سرگرمی معرفی نشده است.<sup>۳</sup>

### ۳-۲- معنای زندگی انسان

دانستیم که پرسش از زندگی گاهی پرسش از چیستی و ماهیت آن است که به تعریف زندگی ختم می‌گردد و گاهی پرسش از غایت و محتوای آن. در واقع تعریف زندگی، ماهیت آن را مشخص می‌سازد؛ درحالی‌که پرسش از غایت زندگی رویکردی شناخت‌شناسانه دارد و در پی آن

۱. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۱۵۴ سوره مبارکه البقره: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

- آیه ۱۶۹ سوره مبارکه آل عمران: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

۲. اشاره به آیه ۸۰ سوره مبارکه النمل و آیه ۵۲ سوره مبارکه الروم: «فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ»

۳. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۵۱ سوره مبارکه الاعراف: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...»

- آیه ۳۲ سوره مبارکه الانعام: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

- آیه ۶۴ سوره مبارکه العنكبوت: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»

و بسیاری آیات دیگر

است که زندگی را در ارتباط با انسان معنا کند. چون تعریف زندگی به ترسیم آرمان و هدف برای زندگی می‌انجامد، بر آن معنایی را نیز مترتب می‌سازد که غیر از تعریف است. از آنجایی که انسان در زندگی تعریف می‌شود و جهان در انسان معنا می‌گردد، پس انسان مفسر زندگی است و زندگی مفسر انسان (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۴۹۷). لذا معنای زندگی انسان، اساس جهان است و بدون تفکر، رسیدن به معنای زندگی بی‌معنی است؛ بنابراین معنای زندگی، همان جستن معنای زندگی با تکیه بر قدرت اندیشه است (ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۸: ۷۲).

همچنین دانستیم زنده‌بودن انسان با زندگی اش تفاوت دارد و چون نوع زندگی کردن هر انسان، معنای زندگی اوست، از این رو تفاوت در شیوه زندگی، می‌تواند موجب تفاوت در معنای زندگی شود. همچنین مقصود از معنای زندگی آن نیست که معنایی انتخاب شود که بتواند اهداف از پیش تعیین شده افراد از زندگی را فراهم کند؛ بلکه باید انعکاسی از زندگی واقعی نیز باشد و بتواند آن را به خوبی تبیین نماید تا از این راه اهدافی را هماهنگ و متناسب با شیوه زندگی او در جهت دستیابی به معنایی مطلوب برانگیزاند. در واقع تنها زندگی هدفدار است که می‌تواند چهره واقعی حیات را از مفهوم یک پدیده معمولی بالاتر ببرد و در محدوده ارزش‌ها قرار دهد (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۱۶). اساساً میزان انسان بودن انسان، به میزان درک او از معنای زندگی است؛ بنابراین کسی که معنای زندگی را نمی‌داند، زندگی نمی‌کند و زیستن او با زیستن یک حیوان برابر است؛ لذا این زندگی چندان هم ارزش زیستن ندارد.<sup>۱</sup>

اما در خصوص اهداف زندگی، واضح است کسی که زندگی می‌کند، باید تعریفی از آن در اختیار داشته باشد تا قادر باشد غایتی برای زندگی خویش در نظر بگیرد و این اندیشیدن است که راه‌های رسیدن به هدف را نشان می‌دهد؛ یعنی نیروی اندیشه که تعیین‌کننده هدف است، نشان‌دهنده راه آن نیز می‌باشد؛ بنابراین به‌طور کلی مسئله زندگی بستگی به این دارد که هدف زندگی چه باشد (ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۸: ۷۳-۷۲). از آنجایی که زندگی کردن را باید در ارتباط با

۱. این موضوع یادآور سخنی از سقراط است که «زندگی نسنجیده، ارزش زیستن ندارد» (Popkin, 1956). حال باید دید که مفهوم «زندگی نسنجیده» چیست؟ انسان پیوسته در جستجوی شناخت نفس خویش است و همین معاینه دقیق و رویه انتقادی در قبال زندگی است که ارزش واقعی بدان می‌بخشد (افلاطون: آپولوژی: 38a). ناسنجیده آن چیزی است که هنوز تعریف و تبیین نشده است و سنجیده محتوای محدود یا متناهی جهان بسامان است. البته ناسنجیدنی با نسنجیده تفاوت داشته و حکایت از امر غیرمتناهی و آنچه قابل تعریف نیست دارد (گنون، ۱۳۸۴: ۳۲).

خود زندگی معنی کرد، اساساً شاید خود بودن در جریان زندگی، هدف زندگی باشد؛ یعنی جاری بودن انسان در جریان زندگی، رابطه مستقیمی با زندگی دارد و کاشف مفاهیمی است که خود هدف زندگی هستند (فاطمی، ۱۳۸۸: ۳۱۰).

در مسئله هدف زندگی، دو بحث مطرح است: یکی «هدف فعل» یا هدف زندگی و دیگر «هدف فاعل از انجام فعل» که هدف انسان از زندگی است. در افعال ما هدف به فایده‌ای گفته می‌شود که انسان را در نظر می‌گیرد و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند؛ لذا هر فاعل باشعوری، در افعال خود هدفی را دنبال می‌کند و به عبارت دیگر مطلوبی دارد و چون آن را کمال و خود را فاقد آن کمال می‌بیند، برای رسیدن به آن کاری می‌کند (جوادی‌آملی، ۱۳۸۹-الف: ۵۹)؛ بنابراین هدف انسان از افعالی که انجام می‌دهد رسیدن به کمالی است که فاقد آن است.

اما هر مکتبی نیز غایت و آرمان و هدفی برای حیات انسان قائل است که جملگی فعالیت‌های انسان در راه تحصیل آنها انجام می‌پذیرد. غایت و آرمان حیات می‌تواند تابع سلسله‌مراتبی بوده که از مادیت و دنیا آغاز شده و به معنویت منتهی شود؛ بنابراین هدف فعل انسان یا هدف زندگی، می‌تواند در طول هدف آن مکتب باشد. از این‌رو است که دین هدف زندگی را معرفی می‌کند و کاملاً با زندگی مرتبط است (ابراهیمی‌دینانی، ۱۳۸۸: ۸۳).

از آنجایی که قرآن کریم هدف خلقت را منحصرأ «عبادت» می‌داند، هدف زندگی نیز خود مشخص می‌گردد. در نظام معرفتی قرآن، انسان موجودی مختار است که برای همه افعال خود اهدافی را در نظر می‌گیرد و فعالیت‌های خویش را برای دستیابی به آن انجام می‌دهد. بنابراین هر کس در زندگی خود دارای هدفی است که تمام اعمال اختیاری او در راستای وصول به آن معنادار می‌شوند.

بر اساس انسان‌شناسی قرآنی، هدف نهایی و غایی انسان «قرب الهی» و «لقاءالله» معرفی شده است. روشن است که این وصول، از سنخ تقرّب‌های مکانی و زمانی اعتباری نیست. زیرا خداوند متعال وجود مادی ندارد که بتوان با او رابطه‌ای مکانی یا زمانی برقرار کرد. بلکه به معنی تکامل سعه وجودی انسان است. از نظر قرآن، غایت زندگی انسان تخلق به اخلاق الهی است؛ یعنی انسان

۱. اشاره به آیه ۵۶ سوره مبارکه الذاریات: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» البته عبادت دارای مفهومی بسیار وسیع‌تر از وجه رایج آن است و می‌تواند تمام قلمرو حیات آدمی را در بر بگیرد (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

می‌تواند به مرتبه‌ای از کمال وجودی برسد که وجود او خدایی گردد. اصالت‌دادن و توجه به غیر خدا باعث می‌شود که انسان رابطه‌ی وجودی خود را با خالق خویش به‌درستی درک نکند. البته برپایه‌ی اراده‌ی تکوینی رفتن به سوی خدا قهری است؛<sup>۱</sup> اما اراده‌ی تشریحی نیز بر این است که انسان با اختیار به سوی خداوند گام بردارد<sup>۲</sup> و در این خصوص رضایت خود را در گرو رضایت خداوند قرار می‌دهد.<sup>۳</sup> به تعبیر دیگر، بر اساس آموزه‌های قرآن، می‌توان گفت تنها راه رسیدن به هدف نهایی، همان «بندگی» است<sup>۴</sup> (شریفی، ۱۳۹۱: ۵۶-۵۱).

### ۳-۳- شکل و شیوه<sup>۵</sup> زندگی انسان

هر فعل آدمی در جریان زندگی یک شکل ایجاد می‌کند که مبین اوست؛ پس زندگی انسان دربرگیرنده افعالی انسانی است که شکل خاصی را موجب می‌گردند؛ اما این سؤال همواره مطرح بوده که آیا همه‌ی انسان‌ها به یک شکل زندگی می‌کنند و اگر در شیوه‌ی زندگی متفاوت از هم هستند، تفاوت در چیست؟ آنچه که بدیهی به نظر می‌رسد، آن است که در طول تاریخ هیچ دو انسانی، یکسان زندگی نکرده‌اند؛ اگرچه به‌حسب شیوه، شباهت‌های بسیار وجود داشته است. زندگی همه‌ی انسان‌ها یک شکل نیست اما احکام ثابتی بر صورت کلی زندگی انسان حاکم است. زندگی در دوران مختلف، تجلیات گوناگونی از خود نشان می‌دهد و به صورت‌های مختلف نمایان می‌شود و متناسب با تجلیاتش در ادوار مختلف، آثار متفاوتی بر جای می‌گذارد (فاطمی، ۱۳۸۸: ۳۰۷)؛ اما باید در نظر داشت که این کیفیات زندگی هستند که تغییر می‌کنند و نه نفس زندگی (مجتبایی، ۱۳۸۸: ۵۰۱). از آنجا که صورت کلی افعال انسان‌ها مشترک و بسیار مشابه است، می‌توان شکلی کلی از زندگی را برای نوع انسان تصور نمود که به تناسب افعالی که از هر

۱. اشاره به آیه ۶ سوره مبارکه الانشقاق: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»

۲. اشاره به آیه ۹۹ سوره مبارکه الصافات: «وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئِينَ»

۳. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۲۸ سوره مبارکه الفجر: «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»

- آیه ۸ سوره مبارکه البینه: «جَزَاءُ لَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ...»

۴. اشاره به آیه ۶۱ سوره مبارکه یس: «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

فرد سرمی‌زند و به اقتضای خواست‌ها و نیازهایش، زندگی وی نمود خاصی را در بر خواهد داشت.

انسان در اینجا یعنی اختیار در رقم‌زدن سرنوشت و اعمال اراده در مطلوب‌تر کردن زندگی و غایت‌اندیشی در جهت ارتقاء و تکامل خویشتن؛ لذا اگر بپذیریم انسان برای هر فعلی که در زندگی خویش مرتکب می‌گردد، صورتی غایی در اختیار دارد، بر شکل زندگی او می‌توان غایتی فرض نمود که بر نوع نیازهای وی تأثیرگذار است. آنچه در نهایت صورت غایی زندگی را در اختیار انسان قرار می‌دهد و از این راه شکل مطلوبی از زندگی را برای وی متصور می‌سازد، بسیار متأثر از باورهای است که وی از جهان در روند زندگی خویش دریافته است.

در این راستا «شیوه زندگی» شامل تمام تجربیات حضور انسان در جهان در قالب رویدادهای زندگی است که بر شکل زندگی تأثیر می‌گذارند. به عبارت دیگر اگر شکل زندگی انسان، موضوعی فرهنگی است که متأثر از استعدادها و نیازهای او مقید به زمان و مکان است، شیوه زندگی انسان به سبک‌های زندگی متأثر از باورهای یک فرهنگ مرتبط است. اهمیت موضوع در اینجاست که تفاوت در شیوه زندگی، می‌تواند موجب تفاوت معنای زندگی شود.

از نظر آدلر<sup>۱</sup>، «سبک زندگی شیوه‌ای نسبتاً ثابت است که فرد اهداف خود را از آن راه دنبال می‌کند. به سخن دیگر، سبک زندگی، بُعد عینی و کمی‌پذیر شخصیت افراد است. لذا سبک زندگی عبارت است از مشی کلی افراد در جهت رسیدن به اهداف و غلبه بر مشکلات.» (کاوایانی، ۱۳۹۱: ۸) بنابراین چنین می‌توان پنداشت که سبک زندگی هر فرد و جامعه‌ای می‌تواند متأثر از نوع باورها و بیانگر ارزش‌های حاکم بر ایشان باشد. به تعبیر دیگر، سبک زندگی هر کسی متأثر از اهداف یا هدف غایی او در زندگی است؛ زیرا رفتارها و آداب متناسب با خود را بر فرد الزام می‌کند.

از این رو کسی که تقرب به خدا را هدف نهایی خود می‌بیند، همه شئون زندگی خود را در مسیر این هدف قرار می‌دهد. یعنی به همه جزئیات زندگی خود صبغه الهی می‌بخشد (شریفی، ۱۳۹۱: ۳۴-۳۳). یک مسلمان نه تنها در مسجد که در خانه، بازار، مدرسه، محل کار و خیابان نخست به رضای خدا می‌اندیشد و طبیعتاً مدلی را که بیشترین بندگی در آن اشراب شده و

۱. پزشک و روانشناس اتریشی: Alfred W. Adler, 1870-1937

هماهنگی لازم با دستیابی به قرب الهی را داشته باشد در زندگی فردی و اجتماعی خود مطلوب می‌داند. از این رو اسلامی بودن آداب و توحیدی بودن شیوه زندگی به این معنا است که سبک زندگی بتواند انسان را از دنیاپرستی برهاند و بستر ساز «عبودیت الهی» در حیات معنوی باشد.<sup>۱</sup> به گفته علامه طباطبایی ادب الهی، انجام عمل بر هیأت توحید و بندگی است (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۵۸/۶). لذا توحید صرفاً یک نظریه فلسفی و فکری نیست؛ بلکه یک روش زندگی برای انسان‌ها است.<sup>۲</sup>

از سویی برای درک سبک زندگی مورد قبول هر مکتبی لازم است به نوع نگاه آن مکتب به انسان و جایگاه او در هندسه هستی توجه ویژه نمود؛ بنابراین ویژگی‌های سبک زندگی دینی این است که نگاه آن به انسان و جهان مورد تأیید دین باشد؛ با یافته‌های مسلم علمی هماهنگ باشد؛ هیچکدام از ابعاد وجودی انسان را مورد غفلت قرار ندهد؛ به هدف نهایی انسان توجه داشته باشد و با فطرت انسانی انطباق داشته باشد.

### ۳-۴- کیفیت زندگی انسان

با اندکی تأمل در شیوه زندگی اغلب انسان‌ها مشاهده خواهیم کرد که در جریان زندگی، معمولاً افراد می‌خواهند از وضعی که دارند خارج شده و به وضعیت دیگری برسند که از نظر ایشان مطلوب‌تر است (داوری اردکانی، ۱۳۸۸: ۴۴). اساساً انسان نمی‌تواند در یک وضعیت ثابت، معنای زندگی را درک کند؛ زیرا آن مساوی سکون، ایستادن و ماندن است.<sup>۳</sup> درحالی که هر لحظه

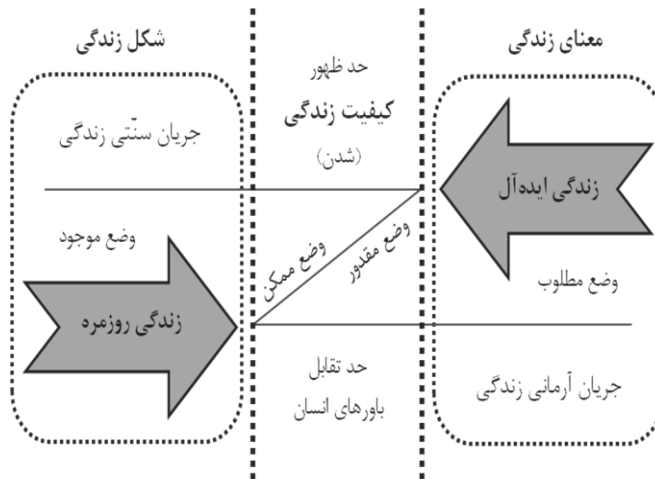
۱. آموزه‌های اسلامی پیشی صحیح و درست از رابطه دنیا و آخرت به انسان می‌دهد. در نظام معرفتی اسلام، دنیا به عنوان وسیله‌ای خوب و ارزشمند برای بهره‌مندی از نعمت‌های اخروی معرفی شده و درعین حال مرحله بسیار کوتاه و زودگذری از زندگی انسان به شمار می‌رود. به همین دلیل، دل بستن به دنیا و غایت‌دانستن چنین حیاتی را موجب غفلت از زندگی واقعی می‌داند و چنین وضعیتی را نکوهش و سرزنش می‌کند.

۲. یکی از مهم‌ترین باورهای اسلامی که در همه ابعاد زندگی یک مسلمان باید خود را نشان دهد، باور به توحید به‌مثابه مبنایی برای همه افعال و برنامه‌های انسان موحد است که او را به سوی وحدت هدایت می‌کند. بر اساس باور به یگانگی خداوند هیچ‌گونه شرکی در زندگی پذیرفته نیست (شریفی، ۱۳۹۱: ۴۷). لذا نظام توحیدی شیوه زندگی خاصی را به دنبال خواهد داشت.

۳. از همین روست که نگارنده زندگی را مفهوم سکونت نمی‌داند.



از زندگی، تازه و جدید است<sup>۱</sup> و این تازگی مترادف «تعالی» است. البته تعالی مفهومی تشکیکی است؛ یعنی از یک زندگی به زندگی بالاتر و از آن به زندگی فراتر (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۸: ۷۳ و ۷۰)؛ بنابراین پیش از هرگونه سخنی در باب مطلوبیت زندگی، نخست باید بررسی نمود که میزان تحوّل آدمی در زندگی تا کجاست؟



شکل ۱: حدّ ظهور کیفیت زندگی در تقابل دو جریان زندگی روزمره و ایده‌آل؛ منبع: نگارنده

بر پایه آموزه‌های قرآنی، فصول زندگی انسان در این دنیا است ولی اصل زندگی وی در امتداد دنیای دیگر است؛ لذا هرچند زندگی این دنیا مذموم شمرده شده است، اما همه سرنوشت انسان به کیفیت زندگی در این دنیا بوده و در آن تعیین می‌شود.<sup>۲</sup> به عبارت دیگر، انسان در زندگی فعلی خود متحوّل می‌شود؛ لیکن همیشه ادامه خواهد داشت. پس باید دید سیر تحوّل انسان در زندگی چه وضعی دارد تا نه تنها حسّ توقّف ایجاد نشود، بلکه شتاب نیز مطرح باشد. برای داشتن یک تحوّل به سوی زندگی مطلوب، دو نوع جهت‌گیری لازم است:

۱. اشاره به آیه ۲۹ سوره مبارکه الرحمن: «... كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» / عرفا: «لَا تَكَرَّرُ فِي التَّجَلِّي»

۲. نوع نگاه انسان به دنیا، در انتخاب سبک زندگی و آداب رفتاری او تأثیر دارد. کسی که این دنیا را جای خوش‌گذرانی و لذت‌جویی می‌بیند و کسی که آن را مزرعه آخرت و محل آزمایش می‌داند، شیوه زندگی متفاوتی دارند. لذا کیفیت زندگی در دنیا تماماً به نوع نگاه به دنیا بستگی دارد.

الف) ابعاد جریان سنتی زندگی روزمره برخاسته از شیوه زندگی انسان مشخص باشد؛  
 ب) جریان آرمانی زندگی ایده‌آل مورد مطالبه واقع گردد. این ایده‌آل آن‌چنان باید زندگی ما را معنا ببخشد که گویی یک غایت طبیعی برای یک زندگانی است (جعفری، ۱۳۸۶: ۳۰).  
 این دو جریان در تقابل هم، حدّ ظهور کیفیت زندگی انسان را رقم می‌زنند؛ به این ترتیب که از یک سو انسان در زندگی روزمره به سر می‌برد و به پشتوانه باورهایی که در طول زندگی بدان‌ها دست می‌یابد، سعی دارد خود را از وضعیت موجود به وضعیتی از سطح مطلوب خود برساند که از سوی دیگر با آن مواجه است. آن زندگی ایده‌آل نیز تا نزدیک شدن به وضعیتی مقدور برای انسان، همچنان به زندگی او معنا می‌بخشد. انسان در کشاکش این دو جریان به کیفیتی از زندگی دست می‌یابد که میزان شایستگی آن هم به تلاش وی در زندگی روزمره و هم به معنای ایده‌آل وی در حیات آرمانی بستگی دارد.

نمودار شکل ۱ این تقابل را در قالب یک نمودار به تصویر کشیده است:

اکنون باید دید چه چیز به عنوان یک آرمان شایسته زندگی انسان است؟ تقریباً هر کسی خود بهتر می‌داند که چگونه زندگی می‌کند و به نوعی از یک شیوه زندگی برخوردار است. لذا هرچند مردم به وضع موجود زندگی روزمره خویش واقف هستند، اما مقصد (وضع مطلوب) را نمی‌شناسند. در این راستا معماری باید انسان را به توجه و دقت در کیفیت زندگی (شایستگی‌ها و نه تنها حالات و چگونگی‌ها) نیز دعوت کند. به عبارت دیگر اگر کسی جریان زندگی و حالات شایسته آن را نداند، هرگز کیفیت زندگی را دریافت نخواهد کرد.

همچنین درست است که زندگی می‌تواند در کیفیتی خاص رخ دهد و ما می‌توانیم آن را در هر مرحله‌ای ارتقاء دهیم، اما نباید به سطحی ساده‌انگارانه از زندگی نیز تن داد. باید اندکی تأمل کرد که حقیقتاً به عنوان یک انسان در تصویری که نظام معرفتی برایمان ترسیم کرده است، شایسته چه سطحی از زندگی هستیم؟

این زندگی از دیدگاه قرآن، «حیات طیبه» معرفی شده است. حیات طیبه صرفاً حیاتی نیست که از اصل ایمان به خدا ریشه گرفته باشد؛ زیرا مخاطب آن تنها مؤمنان هستند.<sup>۱</sup> بنابراین باید منظور

۱. اشاره به آیه ۲۴ سوره مبارکه الانفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»

حیاتی باشد که مؤمنان در مراحل و مدارج تکاملی ایمان خود بدان دست می‌یابند (رفیعی، ۱۳۸۴: ۲۱).

در قرآن آیه‌ای که مستقیماً نظر به این نوع از حیات دارد عبارت است از: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل/۹۷) خداوند در این آیه شریفه، به صورت یک قاعده کلی نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان را بیان فرموده و آن را «حیات طیبه» و «اجر احسن» دانسته است. لذا تنها عامل دستیابی به حیات طیبه را «ایمان» و «عمل صالح» می‌شمارد و در غیر این صورت انسان را زیان‌کار می‌داند<sup>۱</sup> و البته وعده خداوند برای پاداش چنین زندگی طیبی، شهر و مسکنی طیب است.<sup>۲</sup> انسان علاوه بر حیات توأم با شعور و فعل ارادی که نظیرش و یا نزدیک به آن در حیوانات نیز یافت می‌شود، می‌تواند از حیاتی دیگر برخوردار باشد که فضای حاکم بر آن پاکی و طهارت و زیبایی و نشاط است و انسان جز با نور ایمان و روح بندگی در آن سیر نمی‌کند (همان: ۲۳).

«طیب» در اصل چیزی است که حواس و نفس آدمی از آن لذت می‌برند (راغب اصفهانی، ۱۹۹۲ م)؛ بنابراین به هر چیز که از آلودگی ظاهری و درونی پاک باشد، طیب می‌گویند (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۵۱/۷). «حیات طیبه» نیز حیاتی است حقیقی و نه مجازی و لذتی است عاری از الم و خیر و سعادت است غیر آمیخته به شر و شقاوت؛ لذا حقیقتی مستقل از حیات طبیعی مشترک میان همگان نیست. در عین اینکه غیر آن است، با آن است. اختلاف به مرتبه و تفاوت در

۱. اشاره به آیات ۲ و ۳ سوره مبارکه العصر: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقِي خُسْرًا، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»

۲. اشاره به برخی آیات قرآن:

- آیه ۱۵ سوره مبارکه سبا: «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةً طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ»

- آیه ۷۲ سوره مبارکه التوبه: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ...»

- آیه ۱۲ سوره مبارکه الصف: «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

کیفیت آن است و نه در کمیت.<sup>۱</sup> بنابراین انسان برخوردار از آن، دو گونه زندگی ندارد؛ بلکه یک زندگی دارد اما قوی‌تر، روشن‌تر و واجد آثار بیش‌تر (رفیعی، ۱۳۸۴: ۲۶).

پرسشی در اینجا مطرح است که این حیات طیبه در کجا تحقق می‌یابد؟ گروهی گفته‌اند حیات طیبه، حیات بهشتی است که مرگ و فقر و بیماری ندارد (فخر رازی، ۱۴۲۵ ق: ۱۱۳/۲۰). برخی دیگر بر این باورند که مراد از آن زندگی برزخی است (آلوسی، بی‌تا: ۲۲۶/۱۴)؛ اما بسیاری از اندیشمندان، ظرف تحقق حیات طیبه را همین دنیا دانسته‌اند؛ لیکن در ویژگی‌های آن نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۸۴). از نظر ایشان، زندگی پاکیزه یعنی زندگی دور از آلودگی‌ها، ظلم و خیانت، عداوت و ذلت و انواع رنج‌ها که حیات را در کام انسان ناگوار می‌سازد. از قرآن کریم نیز به استناد همان آیه معروف در خصوص حیات طیبه چنین برمی‌آید که این زندگی مربوط به دنیا و جزای احسن آن مربوط به آخرت است و راه دستیابی به آن با نفی جنسیت در گرو دو حُسن است: حُسن فعلی یا عمل صالح و حُسن فاعلی یا همان ایمان؛ به بیانی دیگر، کار خوب ریشه گرفته از باور خوب. کانون حیات طیبه نیز در این مرتبه از زندگی، قلب و روح انسان است. از این‌رو در بسیاری از روایات از حیات روحانی و انسانی، به «حیات قلب» یا همان «قلب سلیم» یاد می‌شود<sup>۲</sup> و مراد از آن دل پاک و پیراسته از شک و شرک و نفاق و ریا است (رفیعی، ۱۳۸۴: ۳۲).

از سویی بر اساس معارف قرآن، وجود انسان دارای سه مرتبه است: نخست، مرتبه جسم یا ساحت عمل و رفتار ارادی و غیرارادی اعضا و جوارح. دوم مرتبه نفس که ساحت انگیزه و گرایش‌های آدمی شامل همه کشش‌ها، احساسات و علایق او می‌شود و سوم مرتبه روح که تمام اندیشه و بینش‌های انسان و صورت‌های ذهنی او را در برمی‌گیرد و موجبات آگاهی و معارف وی را فراهم می‌نماید. این سه مرتبه در وجود انسان کاملاً با یکدیگر در ارتباط هستند. (سامه و صداقت، ۱۳۹۲: ۶۱-۵۸) در واقع این ساحت و مراتب وجودی انسان هستند که مراتب نیازهای

۱. زندگی یا فی‌نفسه و یا از حیث نمود و فعالیت‌های آن، از مقوله کیفیت است؛ زیرا دو جریان غیرقابل تفکیک زندگی حکایت از امید و رنج دارند که هر دو از مقوله کیفیت هستند. احساس این حالات مهم‌ترین خاصیت کیفیت زندگی است (جعفری، ۱۳۷۶: ۲۸).

۲. اشاره به برخی آیات قرآن: - آیه ۸۹ سوره الشعراء: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» و آیه ۸۴ سوره الصافات: «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

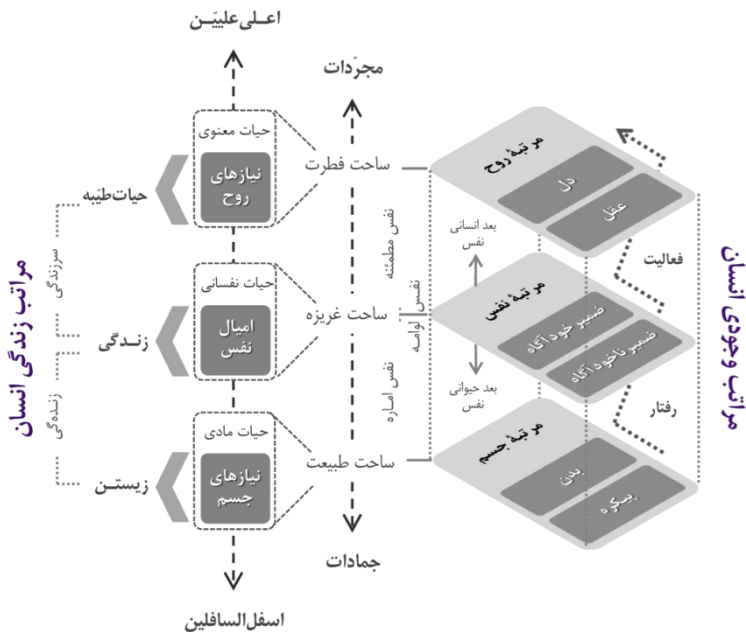
وی را تعیین می‌کند و از این رو قائل به وجود درجات مختلفی از حیات در آدمی می‌باشند. لذا ممکن است علی‌رغم تفاوت در سطح، تمامی مراتب فوق در تمامیت خود به‌طور هم‌زمان امکان ظهور یابند؛ بدین معنا که این امکان وجود دارد انسان در هر مرتبه از حیات در آن واحد از زندگی در مراتب مادون خود نیز برخوردار باشد. لذا در ارتقاء سطح کیفی زندگی، تمام تلاش انسان در این است که به حیاتی بالنده دست پیدا کند و خویشتن را از کیفیات متعالی آن بهره‌مند سازد که نهایت این تلاش در رسیدن به «جاودانگی» است.

بنابراین به‌طور خلاصه بر اساس مبانی پژوهش حاضر، مراتب حیات انسان در تناظر با ساختار وجودی وی عبارتند از:

**الف) زیستن:** حیات مادی انسان در ساحت طبیعت و مرتبه جسم متأثر از نیازهای مادی؛  
**زنده‌گی:** حیات انسان حدفاصل حیات مادی و حیات نفس در مرتبه نفس متمایل به جسم؛  
**ب) زندگی:** حیات نفسانی انسان در ساحت غریزه و مرتبه نفس متأثر از خواست‌ها و امیال؛  
**سرزندگی:** حیات انسان حدفاصل حیات نفس و حیات معنوی در مرتبه نفس متمایل به روح؛ و

**پ) حیات طیبه:** حیات معنوی انسان در ساحت فطرت و مرتبه روح متأثر از نیازهای معنوی

اکنون در یک جمع‌بندی و متناسب با این مراتب حیات، آنچه در نتیجه مطالعات به عنوان شاکله وجودی انسان و مراتب زندگی او و در قالب نمودار شکل ۲ ارائه می‌گردد، نه به معنی تجزیه آدمی و حیات او بلکه به دلیل ضرورت مدل‌سازی در جهت ساده‌سازی، کاهش پیچیدگی‌ها و تقریب ذهن است و پژوهش هرگز توقف بر چنین برداشتی را روا نمی‌داند. از این رو تلاش می‌کند که برای تبیین مفهوم «کیفیت زندگی انسان» از این ابزار محدود نهایت استفاده را بنماید.



شکل ۲: نمودار مراتب زندگی در تناظر با ساختار

وجودی انسان؛ منبع: نگارنده

#### ۴- امکان‌سنجی قابلیت‌های معماری در ارتباط با زندگی انسان

شاید در نسبت معماری و زندگی انسان در وهله نخست این پرسش مطرح باشد که نهایت توقع انسان از معماری چیست و انسان در زندگی چه انتظاری از معماری می‌تواند داشته باشد؟ به‌واقع معماری متوکی و مسئول کدام ساحت از زندگی انسان است که به آن موکول شده است؟ همچنین معماری چه سهمی در سرنوشت انسان دارد و چگونه از وی دستگیری می‌کند؟ روشن است رابطه انسان با معماری رابطه‌ای است روزمره که بخش مهمی از لحظات زندگی او را در برمی‌گیرد، این رابطه پیچیده‌تر از رابطه انسان با فضای هنرهای دیگر است؛ زیرا انسان این فضا را از درون نیز تجربه می‌کند. از این‌رو بعد از قرن‌ها، هنوز مسئله اصلی معماری، «فضا» و «زندگی» و چگونگی ارتباط بین آن دو است. البته این ارتباط از فرمول خاصی نتیجه نمی‌شود؛ زیرا به‌صورت الگویی از پیش تعیین شده، در جهان ایده‌آل‌ها وجود ندارد، بلکه بایستی ایجاد شود و معمار مسئول ایجاد آن است.

اما یک طرح معماری از طریق قابلیت‌های خود در زندگی مردم دخالت می‌کند (لنگ، ۱۳۸۱: ۱۲۱). لذا در ارتباط میان معماری و انسان، آنچه که بسیار اهمیت دارد، «زندگی انسان» است. به بیانی دیگر معماری بواسطه زندگی انسان تعریف می‌شود و قابلیت‌های آن در بستر زندگی فرصت بروز می‌یابند؛ بنابراین ارائه تعاریف «زندگی» و «قابلیت معماری» برای فراهم آوردن امکان زندگی انسانی، شاید اولین موضوعی باشد که معماران و شهرسازان باید به آنها پردازند (نقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۰). در این راستا استفاده از مفهوم قابلیت می‌تواند منجر به این شود که طراح، ویژگی‌های حداکثری زندگی انسان را در تمام مراحل طراحی در نظر بگیرد و معماری را به‌منظور ارائه راه‌حلی برای بهترین حالت‌های ممکن زندگی انسان امکان‌پذیر سازد (لیو و لو<sup>۱</sup>، ۲۰۰۹: ۴۳).

در این خصوص معماری می‌بایست با ساحات و مراتب انسان سازگاری و برای معنای زندگی او کفایت لازم را داشته باشد. همچنین لازم است امکانات آن برای شکل و شیوه زندگی آدمی روشن گردد تا از طریق تبدیل این امکانات به فرصت‌های تحقق زندگی بتوان کیفیت آن را ارتقاء داد.

#### ۴-۱- سازگاری معماری با ساحات و مراتب زندگی انسان

معماری صورت ترکیبی تمام شئون زندگی انسان است. تفاوت اصلی مفهوم قابلیت با مفهوم شایستگی در این است که سودمندی اشیاء به نیازهای فردی بستگی ندارد؛ بلکه همیشه به عنوان نیرویی بالقوه و مستقل از نیازهای انسانی در محیط بیرون قابل کشف است. بر این مبنا لوین معتقد بود قابلیت‌های یک شیء عوض نمی‌شود و این نیازهای انسانی است که این قابلیت را در شیء ایجاد می‌کند؛ درحالی‌که گیبسون بر این باور بود که قابلیت‌های شیء چیزی را به اطراف و انسان‌ها پیشنهاد می‌کند (دانشگرمقدم و اسلامپور، ۱۳۹۱: ۷۷).

از سویی مفهوم «تناسب محیطی» نیز به عنوان درجه‌ای که نیازهای افراد را با قابلیت‌های محیطی همخوان می‌کند، تعریف شده است. در این راستا میکلسون<sup>۲</sup> اصطلاح «همخوانی» را به کار برد، بارکر<sup>۳</sup> و روان‌شناسی محیطی او به «همساختی» اشاره دارد و کاپلان<sup>۴</sup> مفهوم «سازگاری» را اشاعه داده است. به تعبیر ایشان معماری فرصت‌های گوناگونی را برای رفتارهای آدمی فراهم

1. Liu & Lu
2. Michelson
3. Barker
4. Kaplan

می‌سازد به گونه‌ای که فضای ساخته‌شده لایه‌های عملکردی متفاوتی را به انسان، آن هم بر اساس مراتب نیازهایش پیشنهاد می‌نمایند (مطلبی، ۱۳۸۵). لذا هر مرتبه‌ای از زندگی، معماری متناسب با خویش را ایجاد و با آن ارتباط برقرار نموده و اصولاً آن را به عنوان عامل رشد و تکامل خود می‌شناسد. تمرکز بر وجه مادی زندگی و مورد غفلت قراردادن سایر مراتب، گرفتاری در نوعی زندگی جانوری است که انسان پس از دچار شدن به مرگ معنوی، بر آن متمرکز می‌شود (نقی‌زاده، ۱۳۹۱: ۳۱). در این خصوص برای هر یک از مقولات هنری، به پشتوانه سه مرتبه از حیات به تعبیر قرآن، سه نوع تجلی قابل‌تصور است که بنا به تفکر هنرمند و تمرکز وی بر مرتبه خاصی از حیات که احساس تعلق به آن را دارد، شکل می‌گیرند:

#### ۴-۱-۱- معماری، حیات طبیعی و زندگی مادی

معماری در این مرتبه از حیات، به نیازهایی معطوف است که اساساً آدمی برای تداوم و بقای زندگی خویش بدان‌ها توجه دارد. لذا قادر است ضمن بخشیدن لذتی مادی به انسان، اشتهای او را برای یک یا چند نیاز دیگر تحریک نماید. نیاز به استحکام ساختمان، رعایت اندازه‌ها و تناسبات به جهت استقرار کالبد آدمی در بنا، ضرورت توجه به آسایش فیزیکی در نتیجه تعادل بدن با شرایط محیط و مسائلی از این دست، از اقتضائات توجه معماری برای تأمین انسان در زندگی مادی خواهد بود. اگرچه اینگونه از معماری انسان را از تکاپو بازمی‌دارد، لکن به هنگام نیاز در حرکت خودجوش برای تأمین حیات طبیعی، انسان را به خویش جلب و او را متوجه رفع نیاز می‌کند.

#### ۴-۱-۲- معماری، حیات غریزی و زندگی نفسانی

معماری در مرتبه‌ای دیگر پاسخگوی غرایز و امیال برخاسته از مرتبه نفس آدمی است. البته انسان در این مرتبه نیز چندان نیازمند یادآوری بسیاری از غرایز خویش نیست؛ بلکه از آنجایی که ممکن است این نیازها در دو بعد انسانی و حیوانی نفس بروز یابند، آنچه در این مقوله قابل‌توجه است، هدایت آنها به سمت ارضای صحیح و انسانی است. موضوعات مهم در این وجه عبارتند از مراتب نازل و دنیوی مفاهیمی چون زیبایی، آزادی و امنیت که به‌نوعی به اقناع ذهنی و روانی انسان بستگی دارند. اهمیت این مرتبه تا آنجاست که هر یک از این موضوعات به دلیل قرارگیری نفس در حدها فصل دو مرتبه جسم و روح انسان، می‌توانند نسبت به درجه مادون (جنبه مادی) یا مافوق (جنبه معنوی) حیات انسان نیز گرایش داشته باشند. از سویی به دلیل عدم امکان حذف



معنویت از حیات انسان، بسیاری سعی می‌کنند که جنبه معنوی زندگی را به سوی این قلمرو از حیات سوق دهند و حتی در تقسیم نیازهای انسان، موضوعاتی چون عبادت و عشق را در این مقوله طبقه‌بندی می‌نمایند. به همین خاطر سعی در ترویج آثاری دارند که صرفاً پاسخگوی نیازهای این مرتبه از وجود انسان است تا بدان جلوه‌ای متعالی ببخشند.<sup>۱</sup>

از آنجا که مسائل موجود در این سطح از معماری، موضوعاتی قراردادی هستند و هنرمند ریشه‌ای در ماوراءالطبیعه برای اثر خویش قائل نیست، لذا ریشه‌های جملگی موضوعات را در ضمیر ناخودآگاه، روان و ذهن انسان جست‌وجو می‌نماید. این نوع از هنر که ریشه‌های شکل‌گیری آن در اندیشه انسان‌محوری مشاهده می‌شود، در دوران مدرن به اوج خود رسیده و حتی در واکنش‌ها و انتقادات نسبت به آن نیز آنجا که در قالب رویکردهای نوینی چون روان‌شناسی محیطی وارد عمل می‌شود، در واقع به نیازهای انسانی، صبغه‌ای دنیوی می‌بخشد.

#### ۴-۱-۳- معماری، حیات فطری و زندگی معنوی

معماری در این سطح که در ارتباط با روح آدمی است، برخاسته از فطرت انسان و مرتبط با وجه متعالی زندگی اوست. این مرتبه با اشاره به والاترین مرتبه وجودی انسان در قرآن، همواره موجد ناب‌ترین، انسانی‌ترین و متعالی‌ترین جلوه‌های هنر در همه زمینه‌های آن از جمله معماری بوده است. در این وادی هر چیز مادی، تجلی معنوی می‌یابد و هر آنچه بیان می‌شود به دلیل ماهیت روحانی خویش و به جهت ارتباطی که با روح انسان دارد، زیبا است.

این سطح از معماری که متوجه بُعد معنوی انسان است، سایر نیازهای انسان و جنبه‌های کیفی حیات او را از نظر دور نمی‌دارد و تنها مخالفت آن با تمرکز بیش از حد دوران معاصر بر جنبه‌های مادی و نفسانی است. سعادت موردنظر نیز بر سعادت دنیوی انسان متمرکز است و هدایت انسان به جهت سعادت در زندگی دنیایی و محسوس را مدنظر قرار می‌دهد. لذا معماری در مرتبه متناظر با زندگی معنوی، به هیچ وجه نافی و منکر مراتب مادی و نفسانی انسان نیست؛ بلکه سعی در هدایت

۱. از این رو معماری معاصر که نیازمند یافتن و ایجاد بازار مصرف است، این بازار به دست نخواهد آمد مگر با تهییج و ترغیب امیال و غرایز و شهوات انسان؛ لذا مصرف‌گرایی و مدپرستی که دگرگونی‌پایایی ارزش‌ها و استحاله فرهنگی و تغییر هویت جامعه را سبب گردیده است، متأثر از چنین جریانی است؛ بنابراین گروه زیادی از این گونه هنرمند‌نماها در اختیار و در خدمت صاحبان سرمایه و قدرت قرار گرفته و پیوسته ذهن انسان‌ها را به سمت گونه‌ای از زندگی گرایش می‌دهند که مصرف و دگرگونی را ترویج می‌نمایند.

آنها به مسیر اصلی خویش، یعنی تقویت ساحت متعالی حیات به عنوان اصل و هدف غایی زندگی انسان دارد. حیات‌بخشیدن به کالبدی مادی توسط انسان از طریق معماری، در طیف وسیعی از زندگی دنیایی تا زندگی معنوی در نوسان است که به میزان الهام معماری از مبانی معنوی که آن هم از طیف وسیعی (از معجاز تا حقیقت) در نوسان است، مرتبط خواهد بود.

با توجه به مراتب تعریف‌شده برای زندگی انسان، توجه به همبستگی این مراتب و لزوم تعادل بین آنها از مقولات مهمی است که معماری می‌تواند به تحصیل آنها کمک کند. این سخن به معنای توصیه ترویج هر سه گونه معماری نیست. بلکه غرض آن است که با ترویج مراتب معماری مرتبط با مرتبه معنوی حیات بتوان مراتب مادی و نفسانی زندگی را تعدیل و آنها را نیز به زمینه و وسیله‌ای برای کمال مبدل نمود. از آنجا که ظرف معماری باید با ایده‌ها یا محتوا متناسب و هماهنگ باشد، نمی‌توان معانی عالی عرفانی و معنوی را در قالب هنرهای مادی و دنیوی به نمایش درآورد و حتی اگر این امر مورد غفلت قرار گرفته و سعی در بیان مفاهیم عالی در شکل دنیوی بشود، حاصلی جز انحطاط معماری نخواهد داشت (نقی‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۷-۱۶۶).

نکته مهم دیگری که در زندگی انسان وجود دارد این است که مختصات زندگی مطلوب انسان (آرامش، سلامت، تعادل، آسایش و ...) همواره با آفاتی تهدید شده و انسان با مشکلاتی مواجه می‌باشد. بدین ترتیب برای مشکلاتی که زندگی مطلوب انسان را تهدید می‌کند شرایط و ابزاری لازم است که در این مقوله نیز معماری نقش اساسی را ایفا می‌نماید. انسان همواره نیازمند کسب توان و نیرو برای مقابله با مشکلات پیش روی خود و همچنین ارتقای کیفیت زندگی برای نیل به آرمان‌هایی است که باورهای او ترسیم کرده و معماری است که در مقوله‌ای انسان را یاری نموده او را به آن آرمان‌ها و اهداف متذکر شده، قوه تفکر و تخیل او را تحریک می‌نماید تا راه مناسب را برگزیند. از آنجا که مراتب وجودی حیات متفاوت‌اند، نزد اهل هر تفکر و مکتبی معماری معنای خاص خود را دارد و به این ترتیب ضرورت دارد تا هر مرتبه‌ای از زندگی با معماری مابه‌ازای خویش مقایسه و هماهنگ و تعریف شود (همان: ۱۶۰).

بنابراین تابعی از مرتبه حیات موردنظر معمار است که انسان در آن به سر می‌برد. این حیات می‌تواند جلوه‌ای از زندگی مادی یا تجلی وجه معنوی آن باشد که به نوبه خود راهنما و هدایت‌کننده انسان به سمت همان زندگی نیز محسوب می‌شود. این بیان را می‌توان گسترش داد و آن را در سه مرتبه بررسی کرد که در واقع با سه مرتبه وجودی روح، نفس و جسم مطابقت دارد و

قابل‌شناسایی است. همان‌گونه که انسان فعالیت‌هایش را در پاسخ به نیازهای این سه قلمرو انجام می‌دهد، معماری نیز اصول پایه و شکل‌دهنده‌اش به تناسب این سه مرتبه مرتبط است. بهترین حالت وقتی است که تعادلی بین ارتباط معماری با این سه قلمرو برقرار باشد. لذا معماری نیز واجد شکلی ظاهری، درکی نفسانی و معنایی باطنی خواهد بود. بدین ترتیب که در قلمرو جسم موضوعاتی همچون ابعاد و تناسبات و مصالح مطرح می‌شوند.

در قلمرو نفس مقولاتی همچون ادراک ذهنی و روانی انسان از معماری موردنظر است و در قلمرو معنای باطنی است که نمادها و معانی مطرح می‌باشد. به این ترتیب جنبه اول به نیازهای مادی و فیزیکی انسان پاسخگو بوده و جنبه دوم با اقتناع حس زیاجویی دنیوی، پاسخگوی نیازهایی چون آزادی‌خواهی، امنیت روانی انسان می‌باشد. جنبه سوم، ارتباط انسان با ماوراءالطبیعه را برقرار کرده و در عین پاسخگویی به نیاز به اتصال با جمال معنوی، در معنویت بخشیدن به زندگی انسان ایفای نقش خواهد نمود. در نتیجه معماری قادر خواهد بود هم انسان را به دنیا و هم به ماورای این جهان خاکی برساند (نقی‌زاده و امین‌زاده، ۱۳۸۵: ۸۸).

#### ۴-۲- کفایت معماری برای معنای زندگی انسان

روح و جانی که هنر معماری به کالبد ماده می‌دمد، هم ممکن است همچون نفس‌آماره، معماری را تولید کند که در مرتبه کالبد پاسخگوی نیازهای مادی انسان باشد و هم مانند نفس‌الهیة ملکوتیة هنر قدسی معماری را به منصه ظهور رساند و هم امکان تمرکز آن بر نیازهای روانی انسان وجود دارد. در هر حالتی، معماری عامل معنادار شدن زندگی مادی انسان خواهد شد که بسته به نوع و میزان برخورداری آن معماری از مبانی، معنای حاصل نیز به همان میزان متوجه مراتب مختلف زندگی خواهد بود.

ساختمان‌ها نه به دلیل تخطی از اولویت‌های شخصی و ظاهری، بلکه به دلیل تناقض با برداشتمان از زندگی خوب، ما را آزرده‌خاطر می‌کنند. در بین مسائل پیچیده معماری، به جای بحث درباره ظاهر ساختمان‌ها، باید به ارزش‌هایی که می‌خواهیم با آنها زندگی کنیم تمرکز نماییم (دوباتن، ۱۳۸۸: ۶۳ و ۶۵). تجربه و زندگی انسان، کیفیتی ترکیبی دارد؛ بنابراین معماری به‌مثابه فعالیت «ترکیبی» می‌بایست خود را با شکل زندگی به عنوان تمامیتی معنادار تطبیق دهد.

### ۴-۳- امکانات معماری برای شکل و شیوه زندگی انسان

آثار معماری در مورد نوع خاصی از زندگی که پیرامون آنها وجود دارد، با ما صحبت می‌کنند (همان: ۶۱). واضح است که زندگی همه انسان‌ها یک شکل نیست؛ اما گاهی احکام ثابتی بر صورت کلی زندگی انسان حاکم است. معمار در طراحی معماری باید نخست شکل زندگی انسان را دریابد. از این رو آثار معماری نظیر خانه‌ها و مجموعه‌های زیستی که بیان مادی شیوه زندگی می‌باشند، تصوّر روشنی هستند از اهمیت نسبی‌ای که به شیوه‌های مختلف زندگی و روش‌های مختلف درک از واقعیت داده می‌شوند. در این میان نیروهای اجتماعی و فرهنگی که شیوه زندگی انسان با محیط پیرامون او را پیوند می‌دهند، از بالاترین درجه اهمیت برخوردارند؛ زیرا محیط‌های مشابه می‌توانند تأثیرات متفاوتی بر مردم داشته باشند که به ویژگی فرهنگی آنها بستگی دارد. تجربه نشان داده است که خانه‌ها و محله‌ها به‌طور متفاوتی توسط گروه‌های متفاوت ایجاد و استفاده می‌شوند. همچنین مواردی وجود دارند که افراد تلاش‌هایی را برای متفاوت کردن محیط‌ها انجام می‌دهند. این بدان معنی است که این محیط بایستی برای گروه‌های مختلف مطلوب بوده و هماهنگ با فرهنگ آن‌ها باشند.

می‌دانیم بسیاری از نیازهایی که از یک خانه انتظار می‌رود، تحت تأثیر دوران زندگی انسان‌ها است؛ زیرا سن آنها وقتی بالا می‌رود، نیازها و الزاماتشان تغییر می‌کند. اگر ساختار معماری قابل تطبیق با شرایط جدید زندگی نباشد، ماندگار نخواهد بود (کرپس، ۱۳۸۸: ۴). لذا معماری باید به منظور حفظ کیفیت به‌صورت کلی در بستر دوران‌های زندگی در نظر گرفته شود. در این راستا یک طراح می‌کوشد تا شیوه زندگی مردم را کشف کند و طراحی را برای برآورده کردن نیازهای آنان به کار بندد. وی در عین تمایل به مقوله رفتار انسان ترجیح می‌دهد شیوه زیستی را ملاک عمل طراحی قرار دهد که از نقطه نظر یک نظام معرفتی ویژه توصیه شده باشد (برادبنت، ۱۳۸۸: ۱۵۹).

همچنین از شگفتی‌های آدمی، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری درون و برون بر یکدیگر است به‌طوری که حالاتی مانند ترس، غم، شرم، عشق و شجاعت که درونی‌اند، در چهره، گفتار و رفتار انسان نمایان می‌شوند. اکنون می‌توان گفت که برای تغییر در ظاهر و دگرگونی رفتار بیرونی، باید به تغییر باطنی پرداخت. تأثیر دیگر، تأثیر ظاهر در باطن است و گاهی می‌توان از راه ایجاد تغییرات بیرونی به تحولات درونی دست یافت. لذا ظاهر و باطن انسان، دو جهان مستقل و جدا از هم

نیستند؛ بلکه میان آن دو، ارتباطی محکم و دوجانبه وجود دارد. از آنجا که باطن آدمی، اساس وجود انسان را تشکیل می‌دهد، پس اگر تغییری در آن رخ دهد، بر ظاهر نیز نمودار خواهد شد (شریفی، ۱۳۹۱: ۶۲). به همین دلیل کسی که در سبک زندگی خود شامل لباس و قیافه از بیگانگان الگو بگیرد، این شباهت ظاهری به تدریج او را به فرهنگ پذیری بیگانه می‌کشد و به همین جهت تشبّه به کفار در دین اسلام ممنوع و ناروا شمرده شده است.<sup>۱</sup>

### ۵- ظرفیت‌های معماری برای تحقق زندگی انسان و ارتقای کیفیت آن

چنان که پیداست انسان برای زندگی خویش به بستری نیاز دارد که وی و تمام فعالیت‌هایش را در برگیرد و از این راه «محیط» فرصت لازم برای تحقق زندگی او را فراهم آورد. محیط زندگی انسان یا انتخابی آگاهانه از بستر وسیع طبیعت است و یا نتیجه مداخلاتی آگاهانه از سوی وی در طبیعت برای مناسب ساختن شرایط زندگی است که اصطلاحاً «انسان-ساخت» نام دارد. نخستین تجلی چنین بستری، محیطی کالبدی است که آن را «معماری» می‌خوانیم. معماری به‌مثابه ظرفی است که توسط انسان ساخته می‌شود و بسیاری از شئون زندگی وی را در برمی‌گیرد و از این طریق ظرفیت لازم را برای رویداد پدیده زندگی مهیا می‌سازد؛ بنابراین واضح است که انسان در تمام لحظات زندگی خویش، گریزی از معماری نیز نخواهد داشت.

بنابراین ارتباط انسان و معماری در تعاملی است که درصدد تحقق زندگی بوده و همان‌طور که معماری بدون انسان اصلاً به وجود نمی‌آید، بالتبع بدون زندگی انسان هیچ معنایی نخواهد داشت. زندگی انسان نیز بدون ظرف معماری قابلیت بروز پیدا نخواهد کرد. اهمیت فهم مفهوم قابلیت زمانی نمودار می‌شود که قابلیت‌های محیط به‌مثابه تأمین ظرفیت و فرصت‌هایی برای فعالیت در نظر گرفته شود (گود<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷: ۲۷۰). ظرفیت‌هایی فراگیر، معانی کارکردی مشتق‌شده از فرهنگ و از لحاظ کاربردی مهم هستند. معماری می‌تواند علاوه بر آنکه نظامی پیوسته از نیازهای انسان را سامان دهد، ارتقای زندگی انسان را در خود داشته باشد. معماری علاوه بر اینکه با انسان در شکل‌گیری خود مرتبط است در ضمن با محیط خودش نیز باید مرتبط بوده و همراه باشد.

۱- امام صادق (ع) فرموده‌اند: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ نَبِيٌّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ لَا يَلْبَسُوا لِبَاسَ أَغْدَائِي وَلَا يَطْعَمُوا مَطَاعِمَ أَغْدَائِي وَلَا يَسْلُكُوا مَسَالِكَ أَغْدَائِي فَيَكُونُوا أَغْدَائِي كَمَا هُمْ أَغْدَائِي» (صدوق، ۱۴۰۶ ق: ۲۵۲).

همبستگی انسانی فضا ممکن نیست مگر اینکه انسان با معماری با محیط و بستر زندگی خودش آن هم نه در یک لحظه بلکه در استمرار زمان هماهنگ گردد.

هر ساختار زیستی در زندگی و مابه‌ازای آن در معماری حاوی ظرفیت‌هایی است. شناخت دقیق این ظرفیت‌ها می‌تواند به زندگی و در امتداد آن به معماری کمک نماید تا هوشمندانه هر جا که لازم باشد به انتخابی صحیح بپردازد و بتواند فرآیندی پایدار در فضای انسانی و روش زندگی ایجاد نماید و دقت در ایجاد ساختارهای صحیح معماری مبتنی بر نیاز به همراه رابطه با محیط می‌تواند بسیاری از مشکلات را حل نموده و پایداری انسانی را به فضای زندگی انسان بازگرداند، به گونه‌ای که هر جزء زیست، بخش دیگر را تکمیل نموده و به غنای آن کمک نماید؛ چرا که هر جزء زندگی می‌تواند بر کل آن مؤثر واقع گردد. لذا نادیده گرفتن هر بخشی می‌تواند دید کلی به نظام نیاز و روابط آن با محیط را و در پیامد آن کلیت فضایی زیست را مخدوش نماید (اختیاری، ۱۳۹۰: ۱۰۲). در بسط و توسعه این ایده، یک کار هنری می‌بایست ظرفیتی از خود بروز دهد که سطح زندگی را ارتقاء دهد (مونتاگ<sup>۱</sup>، ۱۹۸۶: ۳۰۸)؛ همان‌گونه که به شرایط زندگی روزمره چنین کیفیتی می‌بخشد.

## ۶- نتیجه

کیفیت زندگی ما تا حد زیادی به این بستگی دارد که معماری ساختمانی که در آن سکونت داریم چگونه ساخته شده است؛ بنابراین بدیهی‌ترین مطالبه از معماری در ارتباط با زندگی انسان ارتقای «کیفیت زندگی انسان» است. در این میان مفهوم «کیفیت» به عنوان یکی از مسائل مطرح در معماری و شاید مهم‌ترین آنها، مستقیماً عارض معماری نمی‌شود؛ بلکه در ارتباط با زندگی انسان قابل بررسی است و معنا می‌یابد. به تعبیری دیگر کیفیت در معماری، حاصل کیفیت زندگی انسان است.

بدیهی است کیفیتی محوری وجود دارد که مبنای اصلی رفتار انسان در محیط زندگی وی را در ارتباط با هم شکل می‌دهد. به بیان دیگر، رفتار انسان در محیط، همواره به گونه‌ای خاص اتفاق می‌افتد. اکنون با فرض کلی این که معماری، صورت تبلور یافته شئون زندگی انسان است، هدف تحصیل و پژوهش در حوزه معماری، منحصر به ارتقای کیفیت محیط یا اثر معماری به طور مستقیم

نبوده؛ بلکه این هدف و رسالت می‌تواند به سطحی شامل شکل‌دادن به زندگی انسان، بهبود کیفیت آن و هدایت جریان آن به سوی زندگی مطلوب ارتقاء یابد.

با تکیه بر این غایت چنین می‌توان پنداشت که فراتر از ظرف معماری و مطروف زندگی، دستیابی به «کیفیت زندگی» به عنوان ظرفیتی که ظرف و مطروف را به هم مرتبط می‌سازد، مهم‌ترین دغدغه معماری بوده و پرسش‌ها در جهت تحقق و ارتقای آن، زمینه‌ساز شکل‌گیری بسیاری از پژوهش‌های جدی در این راستا خواهد بود. به بیانی دیگر، غایت معماری، ارتقاء سطح کیفی زندگی انسان از طریق فراهم‌آوردن فضایی برازنده است که کیفیت‌ها و شئون مختلف زندگی انسان را به شایستگی‌های لازم برساند؛ بنابراین شاید از این‌رو است که معماری، یک هنر به شمار می‌رود؛ چون مکاشفه ظرفیتی به وسعت حقیقت زندگی انسان است در ظرف فرم و فضا. لذا معمار باید تشنه حقیقت زندگی باشد. دستیابی به چنین ظرفیتی آن را نه تنها توجیه، بلکه قابل دفاع می‌کند.

اما در این مقام، ویژگی‌هایی را که نظام معرفتی قرآن به عنوان کیفیت زندگی به انسان معرفی نموده است<sup>۱</sup>، به عنوان حقیقت زندگی مورد تأمل هستند و معماری در پی کشف این حقیقت، باید در ارتباط با معنای زندگی بر مبنای اهداف و ارزش‌های اسلامی تنظیم گردد تا شرایط لازم جهت تحقق بندگی انسان و احساس حضور پروردگار در تمامی ساحات زندگی به وجود آید؛ به عبارت دیگر، معماری باید چنان باشد که بستر مناسب برای ظهور ایمان و بروز عمل صالح در حیات طیبه انسان فراهم گردد تا خوشنودی خداوند تأمین شده و از این راه رضایتمندی حقیقی از زندگی نیز در انسان پدید آید.<sup>۲</sup> همچنین اقتضائات معماری می‌بایست به گونه‌ای رقم بخورند که مطابق موازین سبک زندگی یک انسان مسلمان، برازنده و حامی وی باشد که آموزه‌های آن در بسیاری از منابع اخلاقی تحت عنوان سیره یا سنت آمده است.<sup>۳</sup>

۱. چون هدف مقاله، دست یافتن به مدلی از کیفیت و مراتب آن در معماری بوده است، فارغ از جزئیات، در این مجال به شئون مختلف این کیفیت از زندگی نپرداخته و تنها به تبیین مفهوم آن مبتنی بر کیفیت زندگی انسان در نظام معرفتی اسلام و با الهام از آموزه‌های قرآن مجید بسنده نموده است.

۲. اشاره به آیه ۶ سوره مبارکه الفارعه: «فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»

۳. برخی از این آثار عبارتند از: «حلیه‌المتقین» علامه مجلسی، «سنن‌النبی» علامه طباطبایی، «مفاتیح‌الحیاه» علامه جوادی آملی و ...

## منابع

- قرآن مجید (۱۳۷۹). ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آلوسی، محمود بن عبدالله (بی تا). تفسیر روح المعانی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۸). زندگی و فهم زندگی، مقاله در زندگی و بس، تهران: انتشارات اطلاعات.
- اختیاری، مریم (۱۳۹۰). کیفیت تجلی همه‌جانبه خواست و نیاز انسان در معماری. رساله دکتری، تهران: پردیس هنرهای زیبا دانشگاه تهران.
- الکساندر، کریستوفر (۱۳۸۱). معماری و راز جاودانگی: راه بی‌زمان ساختن. ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- برادبنت، جفری (۱۳۸۸). طراحی در معماری: معماری و علوم انسانی، مقاله در با برادبنت درباره معماری، به کوشش حمید ندیمی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۶). ایده آل زندگی و زندگی ایده آل. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۸). فلسفه و هدف زندگی. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ الف). انسان از آغاز تا انجام. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ ب). حیات حقیقی انسان در قرآن. قم: مرکز نشر اسراء.
- دانشگرمقدم، گلرخ و مرمر اسلامپور (۱۳۹۱). تحلیل نظریه قابلیت محیط از دیدگاه گیسون و بازخورد آن در مطالعات انسان و محیط انسان‌ساخت. دوفصلنامه آرمان‌شهر، شماره ۹، تهران: شرکت مهندسی مشاور آرمان‌شهر.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۸). زندگی در افق تفکر. زندگی و بس. تهران: انتشارات اطلاعات.
- دوباتن، آلن (۱۳۸۸). معماری شادمانی. ترجمه پروین آقایی، تهران: انتشارات ملاتک.
- راپاپورت، آموس (۱۳۸۲). خاستگاه‌های فرهنگی معماری. ترجمه صدف آل‌رسول و افرا بانک، فصلنامه خیال، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
- راغب اصفهانی (۱۹۹۲ م). المفردات. بیروت: چاپ دارشامی.



- رفیعی، علی (۱۳۸۴). حیات طیبه انسان بر اساس حکمت نظری و عملی قرآن کریم. فصلنامه مریان، سال پنجم، شماره ۱۸، قم: ستاد نمایندگی ولی فقیه.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹). فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سیدقطب (۱۳۸۸). ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی. ترجمه سید محمد خامنه‌ای، تهران: انتشارات تولید کتاب (تک).
- شریعتی، علی (۱۳۸۹). انسان بی‌خود. تهران: انتشارات قلم.
- شریفی، احمدحسین (۱۳۹۱). همیشه بهار: اخلاق و سبک زندگی اسلامی. قم: دفتر نشر معارف نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
- صدوق، محمدبن‌علی بن بابویه (۱۴۰۶ ق). من لا یحضره الفقیه. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۲). تفسیرالمیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی‌همدانی، تهران: انتشارات محمدی.
- طبرسی، ابوعلی‌الفضل بن الحسن (۱۳۷۲). مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
- فاطمی، سید محسن (۱۳۸۸). زندگی و منظرها. زندگی و بس، تهران: انتشارات اطلاعات.
- فخر رازی، ابوعبدالله محمد (۱۴۲۵ ق). التفسیر الکبیر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- فیضی، کریم (۱۳۸۸). زندگی و بس. جلد اول و دوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- کاسیرر، ارنست (۱۳۸۸). رساله‌ای در باب انسان. ترجمه بزرگ‌نادرزاد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاویانی، محمد (۱۳۹۱). سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کرپس، ژان (۱۳۸۸). معماری و زندگی. ترجمه فرزاد و فرشاد پوینده، تهران: فراز پوینده.
- گنون، رنه (۱۳۸۴). سيطرة کمیت و علائم آخرالزمان. ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- لنگ، جان (۱۳۸۱). آفرینش نظریه معماری. ترجمه علیرضا عینی‌فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- مجتبابی، سید فتح‌الله (۱۳۸۸). *زندگی، زندگی است*. زندگی و بس، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). *انسان‌شناسی در قرآن*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی (ره).
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطلبی، قاسم (۱۳۸۵). *رویکردی انسانی به شکل‌دهی فضای شهری*. فصلنامه هنرهای زیبا، شماره ۲۷، تهران: دانشگاه تهران.
- ملاصدرا، صدرالدین محمدشیرازی (۱۴۱۰ ق). *الحکمه‌المتعالیه فی الاسفارالعقلیه‌الاربعه*. بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمدشیرازی (۱۳۶۸). *الحکمه‌المتعالیه*. قم: انتشارات مصطفوی.
- نقی‌زاده، محمد (۱۳۸۰). *ساحت‌های حیات و مراتب هنر. نامه فرهنگ، شماره ۴۲*، تهران: معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نقی‌زاده، محمد (۱۳۹۱). *حسن حضور: مطلوب‌ترین برآیند ارتباطات انسان با محیط*. دوفصلنامه مطالعات معماری ایران، شماره ۲، کاشان: دانشگاه کاشان.
- نقی‌زاده، محمد و بهناز امین‌زاده (۱۳۸۵). *مدخلی بر تبیین معنای معماری*. دوفصلنامه مدرس هنر، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

Gehl, J. (2010). *Cities for People*, Washington: Island Press.

Good, J. M. M. (2007) *The Affordances for Social Psychology of the Ecological Approach to Social Knowing*. Sage Published.

Liu, Ying-Chieh. & Su-ju. Lu. (2009). An Investigation of Function Based Design Considering Affordance in Conceptual Design of Mechanical Movement, *Paper in 8<sup>th</sup> International Conference EPCE*, Germany: Springer.

Montagu, A. (1986). *Touching: The Human Significance of the Skin*. New York: Harper & Row.

Popkin, R. H. (1956). *Philosophy Made Simple*, New York: A Stroll.

Rendell, J. (2006). *Art & Architecture: A Place Between*, I. B. Tauris & Co Ltd.